

Realistic and mythical manifestations in Dorado's novel and sociological analysis of the immigration crisis in this work, evoking the problems of Iranian asylum seekers and immigrants

Abstract

Undoubtedly, the issue of migration can be considered as one of the most challenging topics among the events of the second half of the twentieth century as well as the events of the twenty-first century, which cover not only various fields such as politics, society, culture, economy, ethics and family. It has made an impact, but its place and importance has attracted the attention of many prominent and well-known writers around the world to make the immigration crisis the main theme of their works. Among the emerging novelists of the last two decades, the French writer Laurent Godé should be considered one of those who has dealt with this subject. In this article, we try to analyze the consequences of the immigration crisis, analyze the realistic effects of Dorado's novel, as well as the mythical dimensions and symbolic elements in this novel. The results show that this work, although it presents an objective depiction of the most bitter and tragic situation of suffering and helpless human beings, and is full of pure realist elements; However, like other works, these realist elements are so intertwined with symbolic and mythical manifestations that it is difficult to distinguish between them.

Keywords: Immigration, Realistic Effects, Mythological Effects, El Dorado Novel, Laurent Godet

جلوه های رئالیستی و اسطوره ای در رمان الدورادو و تحلیل جامعه شناختی بحران مهاجرت در این اثر، تداعی مشکلات پناهجویان و مهاجران ایرانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۳

محسن پیامی^۱

خانم دکتر یاسمین محمدی^۲

خانم دکتر محبوبه فهیم کلام^۳

چکیده

بی تردید، مقوله مهاجرت را می توان یکی از موضوعات چالش برانگیز در میان رویدادهای نیمه دوم قرن بیستم و نیز حوادث قرن بیست و یکم تلقی کرد که نه تنها عرصه های گوناگونی از قبیل سیاست، جامعه، فرهنگ، اقتصاد، اخلاق و خانواده را تحت تاثیر خود قرار داده است، بلکه جایگاه و اهمیت آن، نظر بسیاری از نویسندگان برجسته و پر آوازه در سراسر جهان را به خود جلب نموده است تا بحران مهاجرت را دستمایه اصلی آثار خود قرار دهند. در میان رمان نویسان نوظهور در دو دهه اخیر، لوران گوده، نویسنده فرانسوی را باید در شمار کسانی قرار داد که به این مقوله پرداخته است. در این مقاله می کوشیم تا ضمن برشمردن پیامدهای بحران مهاجرت، جلوه های رئالیستی رمان الدورادو و نیز ابعاد اسطوره ای و عناصر نمادین در این رمان را تحلیل و بررسی کنیم. نتایج حاکی است: این اثر، گر چه ترسیمی عینی از تلخ ترین و تراژیک ترین وضعیت انسانی رنج دیده و درمانده ارائه می دهد و سرشار از عناصر رئالیستی محض است؛ با این همه، همچون دیگر آثار گوده این عناصر رئالیستی چنان با جلوه های نمادین و اسطوره ای عجین می شود که تفکیک میان آنها امری دشوار می نماید.

واژه های کلیدی: مهاجرت، جلوه های رئالیستی، جلوه های اسطوره ای، رمان الدورادو، لوران گوده

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فرانسه، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. mohsen_payami@yahoo.com

^۲ استادیار، دانشکده علوم انسانی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) rahavard79@yahoo.com

^۳ دانشیار، گروه زبان و ادبیات فرانسه، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران mahramin2004@yahoo.com

ادبیات و رمان از دیرباز همواره منادی بازتاب رنجها و شادی های زندگی انسانها و تلاش در راستای یافتن راهی برای بهتر زیستن بوده اند. ادبیات مهاجرت نیز در ست در جهت پاسخگویی به چنین رسالتی تبلور یافته است. رمان نویسانی چون لوران گوده، گرچه خود در جامعه ای غربی زاده شده اند اما دغدغه ی انعکاس دردهای هموعان خود را در کشورهایی دیگر دارند؛ و این همان جایگاه ارزشمندی است که ادبیات و هنر از آن برخوردار است.

رمان **الدورادو** یکی از آثار ماندگار ادبیات قرن بیست و یکم فرانسه است که در آن، لوران گوده، دو داستان را به موازات هم در یک رمان پیش می برد، که هر دوی آنها به مسئله مهاجرت غیرقانونی پناهجویان، از دو زاویه متفاوت می پردازند.

آن برتودر مجله اکسپرس در باره رمان الدورادو می نویسد: " برای نخستین بار، لوران گوده مقوله ای چالش برانگیز از جهان معاصر را موضوع نوشتار خود قرار داده است" (برتودر، ۲۰۰۶، ص ۱۴)

در یکی از داستانها، سالواتوره پیراچی، فرمانده نیروی دریایی، که فردی کارکشته در پیشه خود است، چندین سال است که کار کنترل مهاجران غیر قانونی را که از مرز لیبی و دیگر کشورهای آفریقایی وارد اروپا می شوند، بر عهده دارد. با گذر زمان، فرمانده ایتالیایی به تدریج از اینکه مجبور است، شمار بسیاری از انسانهای درمانده ای را در آرزوی یافتن زندگی بهتری هستند، دستگیر کند، دچار یاس و افسردگی می شود. گویی وجدان انسانی اش، آزرده از این مسئولیت رنجبار، راه گیزی می جوید. به ویژه، پس از آشنایی با "ملکه ی الزواره" که کار قاچاق انسان را بر عهده داشته، و از این راه ثروت سرشاری بدست آورده، و به او پیشنهاد کار برای وی با درآمد هنگفت را می دهد، احساس انزجارش از مسئولیتی که بر عهده گرفته بیشتر می شود، شغلش را ترک می کند، و خود را در همان مسیری که پناهجویان برای سفرهای غیرقانونی خود انتخاب می کنند، قرار می دهد. گویی بر آن است تا عمیقاً وضعیت تلخ و دردناکی را که آنها در آن قرار گرفته اند، تجربه کند.

به موازات این داستان، نویسنده داستان دیگری از یک فرد سودانی با نام سلیمان ارائه می کند که به همراه برادرش تلاش می کنند تا راهی به سوی مرزهای اروپا بجویند. برادر در مرز میان سودان و لیبی به دلیل بیماری از ادامه سفر باز می ماند و سلیمان برای رسیدن به هدف با مخاطرات زیادی مواجه می شود.

در این مقاله، همچنین نقشهای نمادین برخی از شخصیتهای فرعی داستان را نیز تحلیل و بررسی خواهیم نمود.

۱. Eldorado
۲. Anne Berthod

الدورادو، اثری است که در سال ۲۰۰۶ میلادی نوشته شده است، از این رو به ادبیات قرن بیست و یکم تعلق دارد، و پدیده و بحرانی جدید را شامل می‌شود. بحرانی که نسل‌های کنونی جامعه‌ی انسانی را در بر گرفته است. نقد و بررسی ادبیات مهاجرت، نه تنها در ایران، بلکه در فرانسه و دیگر کشورها نیز موضوعی جذاب و تازه شمرده می‌شود و تحلیل‌های جدیدتر و متفاوت‌تری را می‌طلبد. علیرغم اهمیت موضوع رمان، متأسفانه هیچ مقاله‌ای برای تحلیل و شناساندن بیشتر این اثر در کشورمان تدوین نشده است؛ از این رو، در این مقاله، می‌کوشیم تا جنبه‌های اسطوره‌ای و رئالیستی این رمان را واکاوییم. از این منظر شاید بتوان مقاله حاضر را یک کار تحقیقی نو محسوب کرد.

هر چند که لوران گوده، رویدادی کاملاً رئالیستی و حتی تراژیک را به عنوان موضوع رمان خود برگزیده، با این همه، داستان او سرشار از عناصر نمادین و جلوه‌های اسطوره‌ای است.

در این پژوهش، برآنیم تا ضمن تحلیل ویژگی‌های شخصیت‌های اصلی رمان، به ویژه فرمانده پیراچی، دلایل و انگیزه‌های مهاجرت را بررسی نماییم. همچنین به سویی‌های تراژیک این پدیدار اجتماعی و همه‌گیر در رمان الدورادو، پرداخته و ویژگی‌های رئالیستی و اسطوره‌ای آن را مورد بحث قرار خواهیم داد.

در خلال بررسی اثر، تلاش خواهیم کرد تا به این پرسشها پاسخ دهیم:

آیا الدورادو، نمادی از یک آرمان شهر خیالی است یا دستاویزی برای امیدوراری به زندگی؟

مقوله‌ی هویت جمعی تا چه اندازه توانسته شیوه‌ی رویکرد اروپائیان را در پذیرش مهاجران تغییر دهد؟

چگونه می‌توان نقش عناصر اسطوره‌ای را به عنوان نیروهایی تعیین‌کننده و تاثیرگذار تبیین کرد؟ - برای نمونه نقش "ماسامبالو" یا همان نیروی یاری دهنده به مهاجران را به عنوان عنصری نمادین و امیدبخش برای رساندن مهاجران به سرزمین رویایی شان.

در نهایت سوال اصلی تحقیق، اینگونه تدوین می‌شود: مهمترین جلوه‌های رئالیستی و اسطوره‌ای در رمان الدورادو چیست؟ بحران مهاجرت در این اثر چگونه نمایش داده شده است؟

۳- بحران مهاجرت، دلایل و انگیزه‌ها:

پدیده مهاجرت در سالهای اخیر، به دلیل افزایش زیاد از حد و لجام‌گسیخته‌ی آن، عملاً به یک بحران فراگیر در جامعه‌ی انسانی تبدیل شده و دولتمردان بسیاری از کشورها را به فکر چاره‌اندیشی برای مهار این پدیدار انداخته است.

عواملی همچون توزیع عادلانه ی ثروت و عدم فاصله طبقاتی، برخورداری از رفاه نسبی، احترام به حقوق فردی و بهره مندی از شان و کرامت انسانی، از جمله مواردی است که انسانها در همه ی جای جهان به دنبال آن هستند و اگر آنها در سرزمین خود نیابند، برخی را بر آن می دارد که آن را در سرزمین های دیگر جستجو کنند. با این همه، قومیت گرایی و گرایشهای افراطی میهن پرستانه همچنان از نیروهای موثر و انکارناپذیر در ساختار ذهنی بسیاری از افرادند که از عوامل بازدارنده برای نزدیک کردن انسانها به یکدیگرند.

دلایل بروز بحران مهاجرت را - که غالباً در کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه رخ می دهد- باید در چند عامل بنیادین جستجو کرد: نخست بروز جنگهای داخلی که سامانه اقتصادی، رفاه اجتماعی و به ویژه شرایط روحی- روانی شهروندان چنین کشورهایی را دچار اختلال کرده و یا ساختار فکری و انسجام خانوادگی آنان را با آشفتگی های اساسی همراه می سازد، و آنان را به هجرتی ناخواسته وا می دارد. بسیاری از کشورهای آفریقایی و توسعه نیافته همچنین کشورهایی مانند افغانستان، عراق، میانمار و، از این گروه کشورها محسوب می شوند.

دوم، عامل فقر مالی را می توان یکی دیگر از انگیزه های موثر برای مهاجرت نام برد. از دهه های گذشته تا امروز همواره بخشی از جمعیت کشورهای آفریقایی و یا آسیایی، با هدف برخورداری از زندگی بهتر، به سوی کشورهای غربی کوچ کرده اند. در دوره هایی، این موج مهاجرت غیر قانونی شدت بیشتری یافته و در شکل یک بحران تبلور یافته است، آنچنان که پیامدهای ویرانگر آن طیف و سیعی از جامعه انسانی را با چالش جدی روبرو کرده است. این کوچ اجباری و از سر اضطرار، سالانه تعداد بیش از سه هزار نفر از پناهجویان را به کام مرگ می افکند. شمار بسیاری از نجات یافتگان نیز با انواع بحرانهای هویتی، و یا افسردگی های روانی روبرو می شوند.

ساختارهای غیردموکراتیک و یا تمامیت خواه برخی کشورها و نیز عدم برخورداری از آزادی، به ویژه نزد اقشار فرهیخته جامعه را می توان عامل موثر دیگری برای این هجرت ناگزیر برشمرد.

کامی فرپون^۳ در تحلیلی که در باره رمان الدورادو نوشته، در مورد انگیزه های آفریقائیان برای مهاجرت به اروپا پرسشی اساسی را مطرح کرده و سپس خود به آن پاسخ می دهد:

" چرا مهاجران غیرقانونی، با آن که می دانند راهی بسیار دشوار و پرخطری را برگزیده اند، با این حال سوار قایق های مرگ می شوند؟ لوران گوده در رمان خود واقعیتی عریان را به ما یادآوری می کند: مادامی که فقر در آفریقا حکومت می کند، ممانعت از مهاجرت انسانهایی که سرزمین خود را ترک می کنند تا بیابند و در خوشبختی و کامیابی مردمان غرب سهیم شوند، کاری غیر ممکن خواهد بود" (فرپون، ۲۰۱۸، ص ۲۰)

۴-تحلیل رمان الدورادو

۴-۱-الدورادو، نمادی از یک آرمان شهر خیالی یا دستاویزی برای امیدوراری به زندگی؟

^۳ Camille Fraipont

عنوان رمان (الدورادو) برگرفته از افسانه های آمریکای جنوبی است. سیاحان و دریانوردان اسپانیای در قرن شانزدهم، وقتی که به منطقه ای از آمریکای جنوبی رسیدند که امروزه جزئی از شهر بوگو تا پایتخت کشور کلمبیاست، مردمان بومی این سرزمین پیوسته از شهری سراسر طلا به نام الدورادو و یا دریاچه ای پوشیده از طلا به نام گواتاویتا^۴ صحبت می کردند. از آن زمان، اروپائیان بسیاری با سودای یافتن الدورادو، به این سرزمین سفر کردند. فرانچسکو پیزارو و بسیاری از سیاحان نامبردار دیگر، در راه یافتن الدورادو مشقتهای بسیاری را متحمل شدند، برخی حتی جان خود را در این راه نهادند. در سال ۱۷۷۲ یک دانشمند آلمانی به نام آکساندر وون هامبولت سفری به آمریکایی جنوبی انجام داد تا پی به راز الدورادو ببرد اما پس از ۵ سال جستجو و نا امید از یافتن طلا، الدورادو را افسانه ای ساخته و پرداخته ی ذهن اسطوره پرداز انسان تلقی کرد. هر چند عده ای بر او خرده گرفتند که چون ناتوان از یافتن طلا شد، آن را انکار کرد. زیرا کاوشهای باستان شناسی دهه های پیشین نیز وجود طلا را در مناطقی از کلمبیا تایید کرده است.

بی گمان یکی از آثاری که در انتخاب عنوان الدورادو برای این رمان تاثیرگذار بوده، قصه کاندید ولتر است، که در آن قهرمانان قصه در مسیر سفر خود، به سرزمین الدورادو می رسند. برای ولتر، الدورادو، نه سرزمین طلا و ثروت، بلکه جایی برای دستیابی به رفاه، آسایش و خوشبختی است. در واقع، ولتر، بیش از جنبه های مادی بر سویه های ارزشی، معنوی و اخلاقی تکیه کرده و الدورادو را سرزمین صلح نام نهاده است. توصیف ولتر از شهر ال دورادو می تواند نمادی از یک آرمان شهر باشد. شهری بدون زندان، بدون قاضی و نظام دادگری. شهری که مسئولان و شهروندان هنر را ارج می نهند و دانش را گرامی می دارند. سرزمینی پر رونق و با شکوه، سرزمینی که با خودکامگی و قانون گریزی بیگانه و همه انسانها برخوردار از آزادی اند. شهری بر کنار از جنگ و درگیری که ساکنانش به پروردگار یگانه باور دارند بی آن که کشیشان و صومعه داران حضوری در آن داشته باشند.

در رمانی که لوران گوده نگاشته، الدورادو همان قاره اروپاست، همانجایی که سلیمان- قهرمان یکی از دو داستان رمان- و دیگر مهاجران، در جستجوی زندگی بهتری در آنجا هستند و می توانند از فقر، ستم، جنگ و خشونت رهایی یابند.

۴-۲- اروپا، آرمانشهری واقعی یا دروغین؟

نویسنده در بسیاری از دیگر بخشهای رمان از زبان پرسوناژ اصلی خود، فرمانده پیراچی که خود یک فرد اروپایی است این موضوع و پرسش اساسی را با خواننده خود در میان می گذارد که آیا کشورهای اروپایی که بسیاری از پناهجویان آنجا را سرزمین رویایی خود پنداشته اند، واقعاً واجد همان ویژگی هایی است که آنها تصور کرده اند،

^۴ Guatavita

^۵ Alexander von Humboldt

^۶ Candide

یا آنکه آزدگی ها و بی سرو سامانی هایی که در موطن خود تجربه کرده اند، آنان را به چنین سفر پر مخاطره ای برانگیخته است؟

به عبارت دیگر آیا آن آرمانشهری که آنها از سر اضطرار به دنبال آن هستند اساساً وجود خارجی دارد یا امیدی واهی و دروغین است؟

نویسنده گرچه تلویحاً به این نکته اشاره می کند که کیفیت زندگی در کشورهای اروپایی، دستکم در قیاس با سرزمینهایی که پناهجویان از آنجا می آیند، از بسیاری جهات بهتر است، اما شاید نه برای پناهجویان، بلکه برای مردمان همان سرزمین که آنجا متولد شده و با فرهنگ و آداب زادگاهشان خو گرفته اند. این مسئله یکی از موضوعات مهمی است که نویسنده به آن پرداخته و آن را در یکی از بزنگاه های رمان نشان می دهد، جایی که فرمانده پیراچی در اتوبوس حامل مسافران آفریقایی، وقتی در باره ی ویژگی های زادگاهش از او سؤال می شود، او پاسخ های نا امید کننده ای می دهد:

" - ... می گویند آنجا هوا سرد است... "

" - خیلی سرد ... "

" مرد عینکی جوانی پرسید آیا در کشورش کار هست یا نه ... "

" - نه کار نیست. هیچ کاری نیست. "

" اول مردم با تعجب به حرفهایش گوش می دادند، بعد با ترش رویی. ... در نگاهشان می دید حرفهایش را باور نکرده اند و هیچ یک از آن حرفها باعث نشده بود که باز هم با علاقه به اروپای رویایی شان فکر نکنند" (گوده، ۱۳۹۳، ص ۱۴۶)

با این همه، نفرت مسافران از پاسخهایی که از سوی یک فرد اروپایی شنیده بودند، به قدری برایشان ناراحت کننده و غیر منتظره بود که او را در میانه ی راه و به شکل تحقیرآمیزی از اتوبوس پیاده می کنند:

" خیلی زود، مسافرهایی که احتمالاً عجله داشتند، با دست حرکاتی کردند تا او را مثل یک مگس یا روح خبیث بیرون بیاندازند" (گوده، ۱۳۹۳، ص ۱۴۷)

از این که او همه ی آن تصاویر زیبا و خیالی و آرمانشهری را که آنها در ذهن خود از اروپا ساخته بودند، در چند لحظه در هم شکسته بود، سخت پریشان شدند و واکنشی قهرآمیز به آن نشان دادند. زیرا این تصاویر خیالی، هر چند واهی، امید را در دلشان زنده نگه می داشت. همان چیزی که آنها سخت نیازمند آن بودند.

برای سالواتوره پیراچی، اروپا اصلاً آن سرزمین رویایی که آنها تصورش می کردند، نبود. او به عنوان فرمانده کشتی، بارها شاهد به آب افتادن و غرق شدن انسانها بود. بارها شاهد دستگیری، تحقیر و شکنجه و آزار آنان بود.

از این رو گویی نمی خواست که زندگی شان را بر سر سودای رسیدن به سرزمینی که هرگز ندیده بودند، فدا کنند.

ژان کلود پریه دربارهٔ ویژگی های این رمان و قارهٔ اروپا می نویسد: " این اثر مسائل مهمی را در دنیای مدرن مطرح می کند، به ویژه مسئلهٔ مهاجرت جمعی آفریقائیان به سوی اروپا و اروپائینی که نمی دانند آیا باید از این افراد استقبال کنند یا آنها را پس برانند. اما اروپا یقیناً الدورادو و آن سرزمین رویایی که پدران این مهاجران پیشتر توصیف کرده بودند، نیست " (فیگارو، ۲۰۰۶، ص ۴).

۳-۴- تبلور اسطوره و عناصر نمادین در رمان الدورادو و پرسوناژهای اثر

هر چند که رمان الدورادو روایتی رئالیستی از یک واقعت و بحران اجتماعی است، با اینهمه سرشار از عناصر نمادین، شخصیتها و مکانهای سمبلیک و رازآمیز و جلوه های اسطوره ای است.

پرسوناژهای این رمان گرچه کم شمار اما هر یک، یا خود نقشی نمادین را بر عهده دارند یا آن که علل و عوامل اسطوره ای زندگی شان را دستخوش دگرگونی بنیادین می کند .

از میان شخصیتهای رمان، نقش اصلی رمان بر عهدهٔ فرمانده پیراچی است. مردی چهل ساله که از همسرش جدا شده است. نه فرزندی، نه پدر و مادری، نه خانواده ای. او تنها زندگی می کند و شاید نمایندهٔ شمار قابل توجهی از اروپائینی باشد که در ملال تنهایی و انزوا روزگار می گذرانند.

سالواتوره در زبان ایتالیایی به معنای منجی و نجات دهنده است. اما او منجی چه کسی است؟ او که سالیان طولانی کار محافظت از مرزهای اروپا و ممانعت از ورود غیر قانونی مهاجران را بر عهده داشته، همواره یادآور ناامیدی برای کسانی بوده که با هزاران امید رهسپار سرزمین آرزوهایشان در اروپا بوده اند:

" من چیزی نیستم جز بدشانسی، چهرهٔ نحس بدشانسی نزدیک بیست سال است که سایه ام را روی دریا می گردانم و آدم شومی هستم که ناامیدها را تعقیب می کند. برای همین است که خسته ام " (گوده، ۱۳۹۳، ۵۰)

اما برای سلیمان که سودای رسیدن به خوشبختی در اروپا را دارد، عناصر اسطوره ای در هیئت نیروهایی بشارت دهنده و امیدآفرین پدیدار می شوند. بنا بر باور مهاجران آفریقایی، **ما سامبالو** خدای مهاجران است، که به آنها در طول سفر کمک می کند تا آنها به مقصد نهایی شان یا همان الدورادو برسند. بر اساس چنین رویکردی، آشکارا معلوم است که هنوز در این جوامع، اندیشه های اسطوره ای نیرومندتر و تاثیرگذارتر از عناصر عینی و واقعیتهای پیرامونشان است؛ نیرویی که در اوج رنج ها و ناامیدها، مردمان جوامع فقیر را برای عبور از سختی ها و رسیدن به آرزوهایشان امیدوار باقی نگه می دارد. از همین رو، در حالی که همهٔ علل و عوامل مادی پیرامونشان بر شکست و ناکامی آنان گواهی می دهد اما گویی نیرویی فرانسانی، از نوع همان اسطوره هایی که سخت به آن باور دارند،

۶. Le symbol de la vie

سبب می شود که همچنان تلاش کنند و چه بسا که بعضاً همین تلاش پیوسته که در بادی امر مذبحخانه و بی ثمر به نظر می رسد، زمینه پیروزی شان را فراهم کند؛ چنانکه در مورد سلیمان، اعتقاد را سخ به ما سامبالو زمینه ساز رسیدن به موفقیت می شود.

در واقع، **ماسامبالو** نیز^۸ در راستای مفهوم الدورادو قابل تبیین است. چرا که هر دو از گرایش انسان به امید و دل بستگی به نیروهای اسطوره ای و عوامل فرامادی سرچشمه می گیرند. ماسامبالو به مهاجران و مسافران درمانده در راه جرات ادامه سفر و توان رویارویی با موانع و مشکلات را می بخشد. بر اساس این باور اسطوره ای، ماسامبالو تلاش می کند تا سایه حضورش را هر چه بیشتر بر سر رویا باختگان بکشد تا آنان همچنان در انتظار آینده ای بهتر باقی بمانند.

اما درست برخلاف سلیمان که نیرویی نویدبخش او را به جانب زندگی سوق می دهد، برای سالواتوره پیراچی که آزرده از سرزمین مادری و پیشه خود است، این عنصر نمادین در قالب گورستان لامپدوزا عینیت می یابد. لامپدوزا نام جزیره ای ایتالیایی در دریای مدیترانه است که کشتی های بسیاری از مهاجران را بلعیده^۹ و آنها را در کام مرگ فرو برده است. در واقع، گورستان لامپدوزا، نخستین گور دست جمعی مهاجران است و در این رمان گویی یادآور آمادگی برای پذیرش مرگ و رفتن به سوی دیار نیستی است:

" این جسدها که نه اسمی داشتند، نه سرزمینی، نه تاریخی، می آمدند و این جا به گل می نشستند و جنازه شان هرگز به مادرشان برگردانده نمی شد" (گوده، ۱۳۹۳، ۸۵)

گورستان لامپدوزا را می توان یک عنصر مکانی کاملاً سمبلیک در نظر گرفت. وقتی کشتی فرمانده پیراچی در این جزیره پهلو می گیرد، او از کابینش خارج می شود و یکر است راهی این گورستان می شود. گویی گورستان او را به سوی خود فرا می خواند، چرا که با خود، نه تنها انزوا و آرامشی را که وی در جستجوی اش بود، داشت، بلکه نماد میرایی و نیز دعوتی به سوی مرگ بود.

" لحظه ای از خودش پر سید کجا باید برود. دنبال انزوایی مطلق و آرامش بخش می گشت. پس راهی گورستان کوچک لامپدوزا شد. ... مقابل دسته ی کوچکی از سنگ قبرهای عمودی در هم فشرده ایستاد. روی صلیب های چوبی هیچ اسمی نوشته نشده بود؛ فقط یک تاریخ" (گوده، ۱۳۹۳، ۸۴)

^۸ Les figures imaginaires et symbolique (Gilbert Durand)
Régime Diurne c'est les antithèse exemple vie et mort,
Régime nocturne c'est l'emboîtement et la complémentarité
^۹ Ex : Image Nocturne qui relate l'emboîtement

^{۱۰} Le symbol de la mort

نقطه تلاقی دو داستانی که نویسنده در طول رمان به موازات هم پیش می برد، جایی در صفحات پایانی رمان به هم می پیوندد، در شهری به نام گردایه که قهرمان های دو داستان یعنی " سلیمان " و " سالواتوره پیراچی " یکدیگر را ملاقات می کنند، و سلیمان که خود را در آستانه رسیدن به اروپا و سرزمین رویایی اش (الدورادو) می بیند و بیش از هر زمانی نیازمند عاملی امیدوارکننده و رهایی بخش است، پیراچی را - به عنوان یک اروپایی - در هیئت شیخ ماسامبالو (خدای مهاجران) می بیند که برای یاری رساندن به او آمده است. پیراچی که با توجه به پیشه اش، سالها به عنوان نماد بد شانسی برای پناهجویان بوده، اینبار در نقش منجی برای سلیمان پدیدار شده، و تایید می کند که ماسامبالو است و برای کمک به وی آمده است. چیزی که سلیمان را غرق در شادی و امید می کند. در واقع، او نه تنها از شغلش بیزار شده و آن را ترک می کند بلکه از سرزمینش نیز روی برمی گرداند، و در پایان رمان، چرخشی اساسی در شیوه نگرش او به رویدادهای پیرامونش و زندگی مهاجران رخ داده و سفری را در مسیر معکوس به جانب کشورهای آفریقایی در پیش می گیرد تا با رنجهای مهاجران درآمیزد؛ در نهایت نیز برای سلیمان در هیئت ماسامبالو (خدای مهاجران) پدیدار می شود تا بدین ترتیب، از هویت فرمانده پیراچی فاصله گرفته و در قالب هویتی تازه، به عنوان عنصری نجات دهنده و امیدآفرین ظاهر شود. گویی این تحول تناقض آمیز (پارادوکسال) معنایی به زندگی اش می بخشد تا لاقلاً برای یکبار در زندگی اش منشاء امیدواری برای دیگران باشد.

از دیگر شخصیت‌های نمادین رمان ملکه الزواره است، زنی بد هیئت و زشت روی که کار قاچاق انسان را بر عهده دارد، و ملاقات با وی، کراهت و دلزدگی پیراچی را نسبت به شغل قبلی اش و نیز به زندگی بیشتر می کند. او از پیراچی می خواهد تا به ازای درآمدی هنگفت برایش کار کند. ملکه الزواره نماد پلشتی است. پلشتی قدرت و ثروتی که از راهی نامشروع به دست آمده است:

" لباس براقی به تن داشت و در هر مچش انبوهی دست بند بود. زشت بود. از آن زشت های نتراشیده و مبتذل (گوده، گوده، ۱۳۹۳، ۱۲۵)

از میان دیگر شخصیت‌های فرعی داستان، می توان از ابوبکر نام برد، مرد لنگی که سلیمان را در ادامه سفرش همراهی می کند و اساساً کمک‌های بی دریغ و سرسختی او است که عامل موفقیت سلیمان می شود. او نماد رنج کشیدگی و سرسختی مردم آفریقا است که علیرغم نقص جسمی، با اراده استوار و روحیه ای شاد و امیدوار، نه تنها ضعف جسمی اش مانعی بر سر راه موفقیت او نیست بلکه باعث تلاشی مضاعف برای رسیدن او به هدفش می شود.

اما رمان الدورادو، با شرح داستان تراژیک زن ویتوریا آغاز می شود، زن مهاجری که فرزند خود را در خلال سفر بر روی کشتی ویتوریا از دست داده، و سراغ فرمانده پیراچی آمده تا از او اسلحه ای بگیرد تا از مسبب این مرگ تقاص خون فرزند را بگیرد. زن ویتوریا را باید نماد ستم‌دیدی و سوگواری دانست که با گذشت دو سال از مرگ فرزند هنوز داغدار مرگ اوست و راهی جز کین کشی و انتقام برای فرونشاندن خشم درون نمی یابد:

"آنهایی که ما را سوار کشتی کردند، می دانستند وسط دریا رهاشان خواهند کرد، دلیل همه ی این ها را می دانید، فرمانده؟" ... " آنها ما را به دریا فرستادند؛ مثل کسی که لاشه ی یک حیوان مرده را توی کیسه ای بگذارد و برای دشمنش بفرستد. ما پول مرگ مان را پرداختیم" (گوده، ۱۳۹۳، ۲۵، ۲۶)

استفاده از دو شیوه روایت متفاوت، به خوبی اهداف نویسنده را در معرفی شخصیت های اصلی دو داستان مشخص می کند. داستان فرمانده پیراچی به شیوه راوی سوم شخص روایت می شود، در حالی که داستان سلیمان در قالب اول شخص مفرد بازگو می شود. مهمترین ویژگی شیوه روایت اول شخص، ایجاد پیوندی نزدیک و بی واسطه میان راوی و خواننده است آنگونه که رویدادها واقعی تر و باورپذیرتر، لحن گفتار صمیمانه تر و در نتیجه احساس همدلی و هم ذات پنداری خواننده با قهرمان داستان بیشتر خواهد بود. در داستان مهاجرت سلیمان که با ماجراها و مخاطرات بسیار همراه است، استفاده از راوی اول شخص، باعث می شود تا خواننده در دغدغه ها و هیجانات حوادث، با قهرمان داستان همراه شود

۴-۴- هویت جمعی و مهاجرت^{۱۱}

بررسی پدیده ی مهاجرت همواره با پرداختن به عناصر فرهنگی و هویتی همراه بوده است. نیمه دوم قرن بیستم، را می توان سرآغاز مهاجرت های ملل آفریقایی و نیز کشورهای فقیر و یا مستعمراتی به اروپا دانست. برای نمونه، کشور فرانسه پذیرای مهاجرانی از کشورهای الجزایر، مراکش، تونس و دیگر سرزمینها بود که غالباً به عنوان نیروی کار ارزان به اروپا سفر می کردند. در ابتدای امر، گرچه چنین حضوری چندان خوشایند مردم فرانسه نبود. اما به تدریج، پذیرش مردمانی از ملل دیگر و همزیستی مسالمت آمیز با آنها، همچون رویدادی عادی در میان مردم تلقی شد.

در بررسی مقوله مهاجرت، یکی از مفاهیم کلیدی که در کنار هویت فردی عینیت می یابد، هویت جمعی^{۱۲} است. در واقع، انسان معاصر، تجارب تلخ دو جنگ ویرانگر جهانی را در حافظه تاریخی خود داشت. جنگهایی که بر شالوده گرایشهای ناسیونالیستی افراطی بنیاد شده بودند. از این رو، انسان معاصر نیاز به پیوند، همزیستی و حتی همدلی با مردمان جوامع دیگر داشت. با آنکه میهن دوستی همیشه گرایش ستودنی بوده و هست، اما از دیرباز،

^{۱۱} Dans ce parti vous parleriez d'Altérité et la troisième partie de votre méthodologie et le terme de l'autre et la distinction Allius /Autre

Et l'identification individuel face à la collectivité (identité social) et le choc culturel

^{۱۲} Expliquer la notion de l'identité (image de soi)

RICOEUR. Paul. Soi-même comme un autre. Paris Seuil. 1990. p. 39.

Implique l'individu dans deux types de relations au monde : une relation intérieure, celle qui joint l'individu au Monde et que j'appellerai la part collective de l'identité ; une relation extérieure celle qui la détache au Monde et que j'appellerai la part individuelle de l'identité. (Michel Larond)

تعصبات شدید وطنی راه را بر برقراری پیوندی انسانی با جوامع دیگر بسته بود. بر این اساس، می توان گفت که انسان قرن بیست و یکمی، ضمن آشنایی با فرهنگ و هویت جمعی، به شناخت تازه ای از همزیستی رسید و دریافت که راه دستیابی به صلح، تفاهم و همدلی در میان جوامع، تنها از راه عبور از هویت ملی و رسیدن به نوعی تفاهم بین المللی امکان پذیر است:

"فرهنگ این فرصت را در اختیار انسان قرار می دهد که نه تنها با محیط پیرامون، بلکه حتی با خودش، نیازهایش نیز به یک سازگاری برسد، به عبارت دیگر، فرهنگ قادر به دگرگون کردن ماهیت انسان است" (کوش، ۱۹۹۶، ص ۳)

به عبارت دیگر، در بحث مهاجرت، مفاهیم فرهنگ و هویت جمعی، اساساً با مفاهیمی چون سازگاری^۳ و همگونی^۴ پیوندی تنگاتنگ دارند. اما این سازگاری و همگونی امری یکسویه نیست و تنها از سوی جمعیت مهاجر و میهمان انجام نمی شود، بلکه جمعیت میزبان نیز تا حدودی نیاز به این سازگاری دارد تا بتواند حضور افراد خارجی را نه به عنوان فردی بیگانه و مزاحم، بلکه بعنوان یک همنوع بپذیرد تا از این رهگذار، هم میهمان و هم میزبان، نهایتاً به یک تفاهم و همدلی که امری دو سویه است برسند.

در رمان الدورادو نیز، نویسنده، سالواتوره پیراچی را که قادر به سازگاری، همزیستی و به ویژه همدلی با دیگران نیست، از گردونه حیات حذف می کند - ناکامی نخست او در زندگی زنا شویی و جدایی اش از همسر، سپس دلزدگی و شرمساری او از شغل و پیشه اش، و نیز عدم همدلی با مهاجرانی که تلاش می کنند خود را به آنسوی مرزها برسانند، به خوبی این نا سازگاری را آشکار می کند. در حالی که سلیمان را که میل همزیستی با دیگران دارد، و نیز هدف و برنامه ای برای زندگی و آینده، در راه رسیدن به هدف خود امیدوار باقی نگاه می دارد.

در واقع، می توان گفت که هویت جمعی نگاه متفاوت انسان امروزی به محیط و انسانهای پیرامون خود را شامل شده و درک تازه ای از عوامل فرهنگی ارائه می دهد که در آن، یک مجموعه انسانی، بسیاری از اعمال، اندیشه ها و باورهای گذشته خود را بازتعریف می کند. زیرا این ارزشها مقولات جزئی و ایستا نیستند بلکه بنا بر مقتضیات زمانه قابل دگرگونی و تغییراند:

" هویت مفهومی مطلق نیست. بلکه پدیداری کاملاً نسبی است. به لحاظ راهبردی تعیین می کند که هر فرد همچون یک بازیگر اجتماعی و برخوردار از قدرت عمل است. بر اساس ارزیابی او از موقعیتی که در آن قرار گرفته، قادر است تا از امکانات هویتی خود استفاده کند" (کوش، ۱۹۹۶، ص ۹۳)

^۳Adaptation

^۴Harmonie

لوران گوده را شاید نتوان در شمار نویسندگان متعهد- دست کم در آن مفهومی که سارتر در کتاب " ادبیات چیست " ارائه می کند- قرار داد؛ اما نگرانی ها و نگاه انسانی او در این رمان، در جایگاه یک نویسنده دغدغه مند، بسیار ارزشمند و شایان تقدیر است. او در الدورادو عزم راسخ و اراده استوار کسانی که برای تحقق رویای شان تلاش می کنند، می ستاید. الدورادو را می توان تمثیلی از سرزمین آرزوهای انسانها دانست که در طول دوران عمر شان همواره به دنبال آن بوده و هستند. الدورادو در درون خود، تمنای بی زوال و همیشگی انسان برای یافتن سرزمینی برکنار از جنگ و خشونت و برخوردار از صلح و آزادی را یدک می کشد.

نویسنده، ۲ سال پیش از آفرینش چنین اثری، در سال ۲۰۰۴ موفق به دریافت جایزه گنکور شده بود. از این رو، او با نگرش این رمان و پرداختن به موضوعی پر اهمیت، نه تنها دوباره توانست انتظار منتقدان را برای خلق رمانی درخور برآورده سازد، بلکه با نگاه انتقادی و انسانی خود به مقوله مهاجرت، نگاه مجامع جهانی را به بحران مهاجرت معطوف کرده، و از اعتبار نادیده انگاشته شده مهاجران اعاده حیثیت کند، تا از آن پس، آنها را نه همچون توده ای کم ارزش و سربار، بلکه به عنوان انسانهایی شایسته توجه و همدلی ببیند.

بخشی از رمان که شاید بتوان آن را یکی از بزنگاه های این اثر در نظر گرفت، و به خوبی اهداف نویسنده را در بازنمایاندن موقعیت مهاجران آشکار می کند، سخنی است که پیرمرد گورستان لامپدوزا- شاید به نمایندگی از گروهی از مردم اروپا- خطاب به فرمانده پیراچی می گوید که هم مقایسه ای است میان مهاجران و اروپائیان و هم بازتابی از زندگی کسانی که هدف و رویایی در ذهن دارند و کسانی که بی هیچ رویایی روزگار می گذرانند:

" الدورادو، فرمانده، آنها در عمق چشم هاشان این سرزمین رویایی را می دیدند. تا لحظه ای که قایق شان واژگون شد، خواهانش بودند. در این باره، آن ها ثروتمند از من و شما بودند. عمق نگاه ما خشک است و زندگی مان کُند " (گوده، ۱۳۹۳، ص ۸۶)

این اثر، گر چه ترسیمی عینی از تلخ ترین و تراژیک ترین وضعیت انسانهایی رنج دیده و درمانده ارائه می دهد و سرشار از عناصر رئالیستی محض است؛ با این همه، همچون دیگر آثار گوده این عناصر رئالیستی چنان با جلوه های نمادین و اسطوره ای عجیب می شود که تفکیک میان آنها امری دشوار می نماید.

در پایان رمان، همچون رمانهای آموزشی قرن هجدهم، سلیمان، به عنوان قهرمان داستان، پس از پشت سر نهادن ماجراهای فراوان، رویارویی با موانع سخت و چالش با دشواریها، نهایتاً به سرزمین آرزوهایش - مرزهای اروپا- می رسد. در حالی که، پیراچی به طرز رقت انگیزی می میرد، تا بدین ترتیب، امیدواران به زندگی، همچنان به ادامه زندگی- شاید در سرزمینی دیگر- امیدوار بمانند و ناامیدان از آن حذف شوند.

- گوده. لوران. الدورادو. ترجمه حسین سلیمانی نژاد. نشر چشمه. تهران. ۱۳۹۳
- فیگارو ادبی، شماره ۱۹۳۲۰، ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۶. ص. ۴
- Cuche, D. (1996) *La notion de culture dans les sciences sociales*, Paris : La Découverte.
- De Wenden, C. W. (1992) *l'immigration en Europe*, Paris : Vivre en Europe
- Berthod. Anne. « Âmes à la mer » L'Express, n° 2879, 7 Septembre 2006
- Fraipont. Camille. Eldorado, Analyse d'œuvre. Profil littéraire. Paris. 2018
- Perrier. Jean-Claude, « Afrique, adieu » dans le Figaro littéraire, n° 19320, 14 septembre 2006